

۱۰ - مقام تاريخي امپرياليزم

ما ديديم که امپرياليزم از لحاظ ماهيت اقتصادي خود، سرمايه دارى انحصارست. تنها همين موضوع مقام تاريخي امپرياليزم را معين مى کند، زيرا انحصار که بر زمينه ي رقابت آزاد به وجود آمده و همانا زاننده ي رقابت آزاد است يک دوران انتقالی از نظام سرمايه دارى به نظام اقتصادي- اجتماعي عالی تريست. بايد به ويژه چهار نوع عمده ي انحصار يا چهار پديده ي عمده ي سرمايه دارى انحصارى را که براى دوران مورد بحث سرمايه دارى جنبه ي شاخص دارد در اين جا ذکر نمود.

اولاً، انحصار زاننده ي تمرکز توليد در مدارج بسيار عالی تکامل آن و عبارتست از اتحاديه هاى انحصارى سرمايه داران يعنى کارتل ها، سندیکاها و تراست ها. ما ديديم که اين اتحادها در زندگي اقتصادي کنونی چه نقش عظيمی بازى مى کنند. مقرران شروع قرن بيستم اين اتحادها در کشورهاى پيشرو تفوق کامل حاصل نمودند. و گرچه نخستين گام ها را در راه ايجاد کارتل ها قبل از همه کشورهاى برداشتند که به وسيله تعرفه هاى گزاف گمرکي از صنايع خود حمايت مى کردند (آلمان، آمريکا) ولى در انگلستان نيز با وجود بازرگانى آزاد آن فقط اندکي ديرتر، همان واقعيت اساسی يعنى پيدايش انحصارها در نتيجه ي تمرکز توليد- مشاهده گرديد.

ثانياً، انحصارها موجب تصرف بيش از پيش مهم ترين منابع موادخام و به خصوص منابعی گرديدند که صنايع عمده ي جامعه ي سرمايه دارى يعنى صنايعی که بيش از همه کارتليزه بودند نظير صنايع زغال سنگ و فلزسازى به آن نياز داشتند.

تملک انحصاری بزرگ ترین منابع مواد خام به طور دهشتناکی بر اقتدار سرمایه ی بزرگ افزود و تضاد بین صنایع کارتلیزه و غیرکارتلیزه را شدیدتر ساخت.

ثالثاً، انحصار زائیده ی بانک هاست. بانک ها از مؤسسات میانجی ساده به انحصارکنندگان سرمایه ی مالی مبدل شدند. چهار پنج بانک از بزرگ ترین بانک های هر یک از پیشروترین کشورهای سرمایه داری «اتحادی شخصی» از سرمایه ی صنعتی و مالی تشکیل داد، و میلیاردها سرمایه را که شامل قسمت اعظمی از سرمایه ها و درآمدهای پولی یک کشور تام و تمام است، در دست خود متمرکز ساخته اند. بارزترین نمودار این انحصار- الیگارش می مالی است که بدون استثناء تمام مؤسسات اقتصادی و سیاسی جامعه ی بورژوازی معاصر را به کمک شبکه ی انبوهی از ارتباطات به خود وابسته نموده است.

رابعاً، انحصار زائیده ی سیاست استعماریست. سرمایه ی مالی مبارزه برای منابع موادخام، صدور سرمایه، «مناطق نفوذ» - یعنی مناطق معاملات سودمند، امتیازات، سودهای انحصاری و غیره و بالاخره مبارزه برای سرزمین های اقتصادی به طور کلی را- به انگیزه های متعدد سیاست استعماری «سابق» افزود. هنگامی که دول اروپایی مثلاً در سال ۱۸۷۶، یک دهم آفریقا را به عنوان مستعمره ی خود تحت اشغال داشتند- سیاست استعماری می توانست از طریقی غیر از انحصار و به شکل به اصطلاح «اشغال آزادانه ی» اراضی بسط و تکامل یابد. ولی هنگامی که نه دهم آفریقا تحت اشغال در آمد (مقارن سال ۱۹۰۰) و هنگامی که تقسیم تمام جهان به پایان رسید ناگزیر عصر تملک انحصاری مستعمرات و بنابر این دوران مبارزه ی فوق العاده شدید برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان فرا رسید.

این که سرمایه ی انحصاری تا چه اندازه بر حدت تمام تضادهای سرمایه داری افزوده است- مطلبی است بر همه معلوم. در این مورد کافی است به گرانی فوق العاده ی قیمت ها و فشار کارتل ها اشاره شود. این حدت تضادها پر قدرت ترین

نیروی محرک آن دوران انتقالی تاریخی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایه ی جهانی مالی آغاز گشته است.

انحصار، الیگارشی، کوشش برای احراز سیادت به جای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روزافزونی از دول کوچک و ضعیف از طرف عده ی قلیلی از غنی ترین یا نیرومندترین ملت ها- همه این ها موجب پیدایش آن علائم مشخصه ی امپریالیزم است که و ا می دارد امپریالیزم را به مثابه ی سرمایه داری طفیلی و پوسیده توصیف نمایم. ایجاد «کشور تنزیل بگیر» یا کشور رباخواری که بورژوازی آن به طور روزافزونی با صدور سرمایه و «سفته بازی» گذران می کند، بیش از پیش و هر روز به طور بارزتری به مثابه ی یکی از تمایلات دیگر امپریالیزم متظاهر می گردد. اشتباه بود اگر تصور می شد این تمایل به سوی گنبدی، رشد سریع سرمایه داری را منتفی می سازد؛ خیر، رشته های گوناگون صنایع، قشرهای گوناگون بورژوازی و کشورهای گوناگون در دوران امپریالیزم با نیروی کم یا بیش گاه تمایل به سوی گنبدی و گاه تمایل به سوی رشد سریع را متظاهر می سازند. روی هم رفته سرمایه داری با سرعتی به مراتب بیش از پیش رشد می یابد، ولی این رشد نه تنها به طور اعم ناموزون تر می شود، بلکه به طور اخص نیز این ناموزونی به صورت گنبدی کشورهای که از لحاظ میزان سرمایه از همه نیرومندترند نمودار می گردد (انگلستان).

ریسر، مؤلف یک اثر تحقیقی درباره ی بانک های بزرگ آلمان در خصوص سرعت تکامل اقتصادی آلمان چنین می نویسد: «نسبت سرعت ترقیات عصر پیشین (۱۸۴۸-۱۸۷۰) که چندان هم بطی نبوده است به سرعت تکامل اقتصاد آلمان و منجمله بانک های آن در عصر حاضر (۱۸۷۰-۱۹۰۵) تقریباً مساوی است با نسبت سرعت حرکت کالسکه ی پستی قدیم به سرعت اتومبیل کنونی که به قدری سریع السیر است که هم برای پیاده ی بی مبالات خطرناک است و هم برای کسانی که در آن سوارند.» و اما این سرمایه ی مالی که با سرعت خارق العاده ای رشد یافته

است، به علت همین سرعت رشد خود، بی میل نیست با «آرامش خاطر» بیشتری به تصاحب مستعمرات بپردازد و حال آن که همین مستعمرات موضوعی برای برون کشیدن از چنگ دول ثروتمندترند و این عمل هم تنها از طرق مسالمت آمیز انجام نمی پذیرد. ولی سرعت تکامل اقتصادی ایالات متحده طی چند ده ساله ی اخیر از آلمان هم بیشتر بوده و در نتیجه ی همین امر، علائم طفیلی گری سرمایه داری نوین آمریکا با وضوح خاصی نمایان گردیده است. از طرف دیگر مقایسه مثلاً بورژوازی جمهوری خواه آمریکا با بورژوازی سلطنت طلب ژاپن یا آلمان نشان می دهد که در دوران امپریالیزم حتی بزرگ ترین تفاوت سیاسی نیز بی اندازه کاهش می پذیرد و علت این امر آن نیست که تفاوت مزبور به طور کلی بی اهمیت است، بلکه آن است که در تمام این موارد سخن بر سر بورژوازی دارای علائم معینی از طفیلی گری است.

سرمایه داران یکی از رشته های کثیر صنایع در یکی از کشورهای کثیر و غیره در نتیجه ی به دست آوردن سودهای انحصاری هنگفت، از لحاظ اقتصادی امکان می یابند قشرهای معینی از کارگران و حتی به طور موقت اقلیت قابل ملاحظه ای از آنان را تطمیع نموده به هواداری از بورژوازی رشته ی معین علیه ملل دیگر جلب کنند و تصادم خصومت آمیز شدید دول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان نیز موجب تشدید این کوشش می شود. بدین طریق بین امپریالیزم و اپورتونیزم رابطه ای به وجود می آید که قبل از همه و نمایان تر از همه در انگلستان آشکار گردید، زیرا برخی از علائم امپریالیستی تکامل در این کشور خیلی زودتر از سایر کشورها پدید آمد. بعضی از نویسندگان، مثلاً ل. مارتف، دوست دارند واقعیت رابطه ی امپریالیزم با اپورتونیزم موجوده در جنبش کارگری را که اکنون با شدت خاصی جلب نظر می نماید- به کمک استدلالات «فرمایشی خوش بینانه ای» (طبق روح استدلالات کائوتسکی و هونیسماتس) نفی کنند. آن ها می گویند: اگر به خصوص سرمایه داری پیشرو کار را به تشدید اپورتونیزم منجر می کرد یا اگر به خصوص

کارگرانی که بهترین دستمزدها را دریافت می دارند به اپورتونیزم متمایل می شدند و غیره، آن وقت کار مخالفین سرمایه داری زار می شد و از این قبیل. در مورد مفهوم این «خوشبینی» نباید دچار خودفریبی گردید: این خوشبینی- خوشبینی درباره ی اپورتونیزم و وسیله ایست برای پرده پوشی اپورتونیزم. ولی در حقیقت امر سرعت فوق العاده ی و تکامل اپورتونیزم که جنبه ی به خصوص نفرت انگیزی دارد به هیچ وجه ضامن پیروزی استوار آن نبوده و نظیر سرعت رشد دمل خطرناک در بدن سالمی است که فقط موجب تسریع سر باز کردن دمل گردیده و بدن را از شر آن رهایی خواهد بخشید. خطرناک ترین افراد در این مورد کسانی هستند که نمی خواهند به این نکته پی برند که اگر مبارزه ی علیه امپریالیزم به طور لاینفکی با مبارزه ی علیه اپورتونیزم توأم نباشد حز عبارت پردازی پوچ و دروغ چیزی نخواهد بود.

از تمامی مطالبی که فوقاً درباره ی ماهیت اقتصادی امپریالیزم گفته شد این نتیجه به دست می آید که امپریالیزم را باید به مثابه ی سرمایه داری انتقالی یا به عبارت صحیح تر سرمایه داری در حال احتضار توصیف نمود. نکته ی بسیار آموزنده در این مورد این است که اقتصاددانان بورژوا در توصیف سرمایه داری نوین کلمات متداولی نظیر «به هم پیوستگی» و «فقدان انزوا و پراکندگی» و غیره را استعمال می نمایند؛ بانک ها «بنگاه هائی هستند که از لحاظ وظائف و سیر تکامل خود جنبه ی اقتصادی صرفاً خصوصی نداشته و دامنه ی عمل آنها وسعت یافته بیش از پیش از حیطة ی تنظیم امور اقتصادی صرفاً خصوصی فراتر می روند». همان ریسر که کلمات اخیر از اوست با قیافه ای بسیار جدی اظهار می دارد «پیشگونی» مارکسیست ها در خصوص «اجتماعی شدن» «جامه ی عمل به خود نپوشید»!

پس این کلمه ی «به هم پیوستگی» مبین چیست؟ این کلمه فقط مبین مشهودترین علامت آن پروسه ایست که در برابر چشم ما انجام می یابد. این کلمه نشان می دهد که ناظر جریان، جنگل را ندیده و از درخت های جداگانه ای دم می زند. این کلمه به طور کورکورانه آن چیزی را منعکس می کند که جنبه ی ظاهری، تصادفی و پرهرج

و مرج دارد. این کلمه نشان می دهد ناظر شخصی است که در بین مشتئی مدارک خام سردرگم شده و به هیچ وجه از مفهوم و معنای آن ها سر در نمی آورد. سهامداری و مناسبات مالکین خصوصی «به طور تصادفی به هم پیوسته اند». ولی آن چه که در زیر این به هم پیوستگی قرار دارد، آن چه که پایه ی آن را تشکیل می دهد، مناسبات اجتماعی متغیر تولید است. هنگامی که بنگاه بزرگ به بنگاهی هیولا مبدل می شود و از روی نقشه و به موجب محاسبه ی دقیقی که از روی انبوهی مدارک انجام می گیرد موجبات تحصیل موادخام اولیه را به میزانی برابر با دوسوم یا سه چهارم تمام احتیاجات ده ها میلیون سکنه فراهم می سازد؛ هنگامی که امر حمل و نقل این موادخام به مناسب ترین مراکز تولید، که گاهی صدها و هزاران ورست از یکدیگر فاصله دارند، منظمأ انجام می گیرد؛ هنگامی که اداره ی تمام مراحل پیاپی تبدیل موادخام و تهیه ی محصول و حتی تولید یک رشته از انواع گوناگون محصولات حاضر از یک مرکز واحد انجام می گیرد؛ هنگامی که توزیع این محصولات بین ده ها و صدها میلیون مصرف کننده طبق نقشه ی واحدی انجام می پذیرد (نفت چه در آمریکا و چه در آلمان به توسط «تراست نفت» آمریکائی به فروش می رسد) آن گاه واضح می شود که آن چه ما با آن رو به رو هستیم به هیچ وجه یک «به هم پیوستگی» ساده نبوده بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات اقتصادی خصوصی و مناسبات مالکیت خصوصی پوسته ایست که دیگر با هسته ی خود مطابقت نداشته و اگر دفع آن مصنوعاً به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد گنبد. این پوسته ممکن است (در بدترین حالات و در صورتی که معالجه ی دمل اپورتونیستی به طول انجامد) مدت نسبتاً مدیدی در حال گنبدگی باقی ماند، ولی با تمام این احوال به طور حتم دفع خواهند گردید.

شولنسه گورنیتس، ستایشگر پرشور امپریالیزم آلمان اعلام می دارد:

«اگر هم رهبری بانک های آلمان، سرانجام، در دست عده ی قلیلی از افراد باشد، در عوض فعالیت آنان از نقطه ی نظر خیر و صلاح مردم مهم تر از فعالیت اکثریت

وزراء دولت است» (این جا صلاح در این بوده است که موضوع «به هم پیوستگی» رهبران بانکی و وزراء و کارخانه داران و تنزیل بگیران فراموش شود...) «اگر در کنه ی مسأله مربوط به بسط و تکامل آن تمایلاتی که ما دیدیم تعمق شود این نتیجه به دست می آید: سرمایه ی پولی ملت در بانک ها جمع شده است؛ بانک ها از طریق کارتل با یکدیگر وابسته اند؛ سرمایه ی ملت که برای به کار افتادن در جستجوی محلی است. به شکل اوراق بهادار درآمد است. این جاست که سخنان داهیانه ی سن سیمون جامه ی عمل به خود می پوشد: «هرج و مرج کنونی تولید که مطابق است با این واقعیت که مناسبات اقتصادی بدون عمل تنظیمی متحدالشکلی بسط و گسترش می یابد، باید جای خود را به سازمان متشکل تولید واگذار کند. اداره ی تولید دیگر در دست کارفرمایان منفردی نخواهد بود که با یکدیگر ارتباطی نداشته و از نیامندی های اقتصادی مردم بی خبرند؛ این عمل را مؤسسه ی اجتماعی معینی انجام خواهد داد. کمیته ی مرکزی اداره ای که امکان دارد بر حیظه ی وسیع اقتصاد اجتماعی از دیده گاه مرتفع تری نظاره نماید، آن را طوری منظم خواهد کرد که برای تمام جامعه مفید باشد. این کمیته وسائل تولید را به کسانی خواهد سپرد که برای این کار مناسب باشند و به خصوص هم خود را مصروف بر این خواهد داشت که بین تولید و مصرف هماهنگی دائمی برقرار باشد. مؤسساتی وجود دارند که قسمت معینی از کار متشکل ساختن امور اقتصادی را در دایره وظایف خود وارد کرده اند: این ها بانک ها هستند. «هنوز خیلی مانده است این سخنان سن سیمون جامه ی عمل به خود پوشد ولی ما هم اکنون در راه عملی ساختن این سخنان گام برمی داریم: این مارکسیسمی است غیر از آن چه که مارکس پیش خود تصور می کرد ولی فقط از لحاظ شکل غیر از آن است.»*

* - «Grundris der Sozialökonomik» (نشریه «ارکان اقتصاد اجتماعی»، ص-۲۴۶- مترجم)

جای حرف باقی نیست: سخنان مارکس خیلی خوب «رد» شده و در آن از تجزیه و تحلیل علمی دقیق مارکس، گامی به عقب یعنی به سوی حدسیات سن سیمون برداشته شده است. این حدسیات گرچه داهیانه است ولی مع الوصف چیزی نیست جز همان حدسیات.

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین صفحه ی ۳۹۲

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵